

دکتر علی اقبالی

استاد دانشگاه تهران

واژه‌هایی که در شهر کهنسال همدان متداول گفتار

روزانه مجلات قدیمی است و در سایر جاها

دیده نمی‌شود و یا خیلی کمتر استعمال می‌شود

واژه

تفسیر

آزیدن کوبیدن کتک زدن ربودن

اشاندن جای آوردن پرتاب کردن

آچوقی محل یا جای فراخ

آشکوه یا آشکومه توده زباله

آلنج وجود مردم (شهرروا) خاکستر ذغال یا هیزم

ال (شهرروا) راست یا سیخکی ایستادن یا نشستن

آپارتی (شهرروا) پاچه ورمالیده زرنگ و بزنج بهادر

آلیسه (شهرروا) آنچه که از یک خوردنی مانند ماست و عسل با

انگشت زدن برداشته می‌شود.

آلاق کردن (شهرروا) و جین کردن تنک نمودن

اکه بیزبیله (شهرروا) خیلی دست و پادار (زرنگ)

ذرم

پنام

واژه

پسته

تفسیر

۴۱۵

پشام	آماس
اسپرون	چویده
باران پله	بارانیکه تا ۲۵ سانتیمتر عمق زمین را خیس میکند
لم	توسری شدید
بوم	دژ یا قلعه (این واژه در بلوچستان وجود دارد : بمپور = بوم پور یعنی دژپور
بوم	زمینه
بمچه	توسری خفیف
پنامیدن	ورم کردن
پشگانندن	پرتاب آب
پی سز	دومی = پی سرپی سر = سومی
پیس مولوک	ناتمیز کثیف
پلاره	حب انگور
پلمیدن	آلوده شدن یا آلوده کردن
پسخ ؟	پس چرا ؟
ترپ ترپ	سرو صدای خفیف
تره (سبزی)	گنه رای
تره (سبزی)	به افغانی گندانه
تج	مانده فشرده انگور در سرکه سازی و شراب سازی
تشله	گلوله سنگی کوچک (در تيله بازی) مخصوص گردوبازی

واژه

تفسیر

تنجیدن	له شدن در اثر پوسیدگی
بام گلدن (گلامدن = غلطاندن)	بام غلطان
پوته	پهلوی تهی گاه
بستو	کوزه سفالی لعاب خورده از درون و بیرون مخصوص ترشی جات و ماست و پنیر
پخش گوشت	گوشت گوئیده حاصل از آبگوشت
بسر اوسر	بکش آنظرف تر
ترنگه	مذموم گوئی متلك گوئی مسخره کردن پشت سر
توش رفتن یا توش گرفتن	نشانه روی
تنبیدن	غر شدن
تسیدن	له شدن باد در رفتن
تو کله	اتنها ، نوك
تکیدن	کاشتن ، بطرز برجسته روی زمین استوار کردن
ال	(گویا مشتق از ترکی و لهجه محلی دهات ترکی زبان باشد)
تویجه	سبد چلو صاف کن
پنتی	کثیف
تال	ضمن اشاره کردن با پنجه دست باز = خاك بر سر
چگیل دان	چینه دان
چول	پالنگ ، کسیکه در اثر نقص یا تصادف پایش می‌لنگد

واژه

تفسیر

چپال	چپ دست (کسیکه با دست چپ کار می کند)
چل	دیوانه ملایم
چواشه	وارونه ، معکوس
چنگول	نیشگون
چلور بروزن بلور	نیزه های یخ آویزان از ناودان یا از چیز دیگر که در اثر چکه کردن در فصل سرما درست میشود
چار قفلی = چهار قفلی	خمیره های قد متوسط شکم فراخ دارای ۴ دسته یا بسته که وسیله بلند کردن و حمل آن می شود
چلم	و اشخاص شکم گنده و قد کوتاه را هم من باب استهزاء چار قفلی می گویند
خزلی	آب بینی ، چلمو = بچه یا کسیکه آب بینی اش روان باشد
خطول	عنصر رذیل و پست ، افراد بی سروپا
خیکچه	قلقلک خیک کوچک = در سابق پوست بز را بشکل کیسه درمی آوردند و از آن انبان و خیک می ساختند
خلخا	به آدم قد کوتاه و شکم گنده هم خیکچه می گویند
داریکه	عمل چسبانیدن باخمیر یا زاموسکه (مثل باتونه کردن) ظروف چینی یا سوفالی
دستکاسه	تیر چوبی که از تنه صنوبر جوان بدست آید
	کاسه کوچک

واژه تفسیر

دال	نوبت	دال
دنقال	آخری	دال
دسته سره کو	دسته هاون سنگی	دال
دون دوک	= دانه دوک = منقار	دال
دو گوله	دیزی سفالی	دال
دینگلانه فس	آلاکلنک	دال
دواغ	روسری عروس	دال
دمرو	واژگون روشکم	دال
داتره	خاله یادائی زاده	دال
دلنگوان	آویزان	دال
دلك دادن	حول دادن ، با فشار به جلو راندن	دال
دیم که	چهره ، صورت	دال
دور کش کردن	عقب رفتن برای خیز برداشتن	دال
راحتی	قیف	دال
راده	همان ویرگول زبان فراتسه است	دال
ریش مچپا	ریش سیاه پر پشت	دال
ریقو	قرسو	دال
رق	مدفوع مرغ یا پرندگان	دال
رم رم	صدای خفیف که در اثر باد یا حرکت پا که توام	دال
زیر قلبیانی	بالرزش ایجاد بشود در اثر نفس یا عبادت	دال
	صبحانه ، ناشتائی	دال

واژه

تفسیر

- ساروج
ماده سیمانی که در گذشته حاصل از کوبیدن و مخلوط کردن خاکستر با آهک بمدت چند ساعت یا چند روز درست می شد
- سمج
سایه زان
سوکه
سوقولمه
مشق به پهلو زدن (گویا از اصطلاحات ترکی)
محللی مشتق باشد ()
سر
سره کو
سوخاندن
سومسوق یا سمسوق
شپلاق
شت و شوت
صوله یا سوله
غول
فیس
قافا (شاید ترکی باشد)
چیزی زیر آن بکار می رود
- اولی
هاون چوبی یا هاون سنگی
بزور تپانیدن (از ریشه ترکی است) فرو کردن
مشق به سینه حریف زدن (با احتمال از ترکی مشتق باشد و در سایر جاها شنیده نمی شود .)
کشیده = سیلی (با احتمال از ترکی باشد)
کوزه بزرگ سفالی آب لعاب نخورده که از آن آب تراوش می کند و خنک می شود
پرژرف گود شخص هیولا را هم غول می گویند (از گل و گلوا فرانسه مشتق است)
افاده خودنمایی
سبد بزرگ کاسه ای شکل که برای سرپوش و نهادن